

لوازم عقلی دعوا

خیرالله هرمزی^۱ - سید فریدالدین تکاپو^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۵

چکیده

اصل تسلط طرفین بر قلمرو امور موضوعی دعوا، دادرس را موظف می‌کند که در محدوده و چارچوب امور موضوعی که طرفین تعیین نموده‌اند به دعوا رسیدگی کند. باین وجود، گاه آنچه خواهان تحت عنوان «خواسته» در دادخواست خود ذکر می‌کند چنان قرابت و ملازمه عقلی و منطقی با اثبات یا نفی امور دیگر دارد که موجب می‌شود دادرس بدون رسیدگی به این امور، امکان رسیدگی به خواسته را نداشته باشد. تردید نسبت به تکلیف دادگاه برای رسیدگی به این امور و اثبات یا نفی خود به خود آن‌ها از جایی نشأت می‌گیرد که این امور به صورت صریح و مستقیم جزو خواسته خواهان قرار نگرفته است اما بنا به طبیعت دعوا، اثبات خواسته مستلزم اثبات لوازم آن نیز می‌گردد. رویه قضایی به صورت سلیقه‌ای با این موضوع برخورد می‌کند دکتین نیز موضع قاطعی در این باره ندارد این نوشتار درصدد اثبات این فرضیه است که به عنوان قاعده، باید پذیرفت خواسته، لوازم عقلی و منطقی و قانونی خود را نیز اثبات می‌کند و چنین امری با اصل تسلط طرفین بر قلمرو امور موضوعی و اصل تغییرناپذیری دعوا منافاتی ندارد. البته این قاعده استثناهایی هم دارد که آن‌ها را نیز احصا می‌نماییم.

واژگان کلیدی: اصل تسلط طرفین بر تعیین قلمرو امور موضوعی، امور حکمی، امور موضوعی، خواسته جانبی، تغییرناپذیری عناصر دعوا.

drhormozi@atu.ac.ir

farid_takapoo@yahoo.com

۱. دانشیار حقوق خصوصی دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)

۲. دانشجوی دوره دکتری حقوق خصوصی دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

به موجب اصل تسلط طرفین^۱ بر قلمرو امور موضوعی دعوا^۲ مسئولیت بیان موضوعات و استناد به عناصر موضوعی بر عهده طرفین قرار دارد.^۳ به موجب این اصل، تعیین قلمرو دعوا بر عهده طرفین است و دادرسی تکلیفی نسبت به تعیین جهات و قلمرو امور موضوعی ندارد. باین وجود در برخی دعاوی این مسئله پیش می آید که آنچه از دادگاه خواسته شده چیست؟ آیا خواسته تصریح شده در دادخواست به خودی خود بر لوازم عقلی و منطقی آن نیز دلالت دارد و دادگاه به تبع تکلیفی که برای رسیدگی به خواسته تصریح شده دارند باید لوازم عقلی آن را نیز مورد رسیدگی قرار دهد؟ یا این که خواهان باید لوازم عقلی و منطقی خواسته را نیز به صورت صریح جزو خواسته ذکر کند تا دادگاه بتواند به دعوا رسیدگی کند و در غیر این صورت بر حسب مورد دعوا قابلیت استماع نداشته یا اینکه خواسته اثبات شده دلالتی بر لوازم عقلی آن نخواهد داشت. منظور از لوازم عقلی دعوا اموری است که بر حسب اراده ضمنی خواهان (خواسته ضمنی) یا بر حسب طبیعت دعوا به حکم عقل یا قانون بر اثبات خواسته مترتب می گردد. برای نمونه در دعوی اعلام بطلان قرارداد مکتوب آیا بطلان قرارداد ملازمه عقلی با ابطال سند و نوشته ای که قرارداد در آن درج شده است دارد یا خیر؟ یا این که در این دعوا خواهان ملزم است علاوه بر اعلام بطلان قرارداد، ابطال سند و نوشته ای که قرارداد موضوع خواسته در آن درج شده را نیز جزو خواسته قرار دهد تا سند قرارداد باطل محسوب گردد؟ مثال دیگر: در دعوی استرداد ثمن به جهت فسخ قرارداد، آیا خواهان ملزم است که اعلام فسخ قرارداد را نیز

۱. le principe dispositif

۲. غمامی، مجید، محسنی، حسن، بررسی تطبیقی اصول آیین دادرسی مدنی فراملی، (تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۸۶)، ص ۸۹؛ این اصل در حقوق ایران تحت عناوین دیگری هم چون «اصل و قاعده اختیار اصحاب دعوا» (متین دفتری، احمد، مسئله اصلاح آیین دادرسی مدنی بحث در کلیات لایحه قانونی اصلاح قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۳۱، ص ۲۶) «اصل تسلط» (شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، چاپ دوم، تهران: نشر میزان ۱۳۸۱)، ص ۱۴۹ و «اصل حاکمیت اصحاب دعوا» (پور استاد، مجید، اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی، مطالعات حقوق خصوصی، (پاییز ۱۳۸۷)، ص ۹۸) نیز موسوم شده است.

۳. در بند اول اصل ۲۱ اصول آیین دادرسی فراملی نیز بر اصل تسلط طرفین دعوا بر قلمرو امور موضوعی تأکید شده و مقرر گردیده است: «بنا بر اصل، هر یک از طرفین باید وقایع و جهات موضوعی را که مستند ادعای آنان است نزد دادگاه اثبات نماید» غمامی، مجید، محسنی، حسن، بررسی تطبیقی اصول آیین دادرسی مدنی فراملی، پیشین، ص ۱۴۳.

در ستون خواسته ذکر کند تا دادگاه ملزم به رسیدگی به دعوی استرداد ثمن باشد یا این که چنین دعوایی حتی بدون ذکر اعلام فسخ در ستون خواسته نیز قابل استماع است؟ پرسش‌های مطرح شده در مثال‌های فوق ریشه در آن دارد که آیا رسیدگی دادگاه به لوازم عقلی یا منطقی یا قانونی خواسته به منزله نقض اصل تسلط طرفین بر جهات موضوعی قلمداد می‌شود یا خیر؟ در حقوق فرانسه، رسیدگی به لوازم خواسته را از موارد نقض اصل تسلط طرفین نمی‌دانند اما رویه قضایی و دکترین حقوق ایران درباره امکان رسیدگی به لوازم عقلی دعوا موضع ثابتی ندارند. به نظر می‌رسد یکی از موانع موجود در شناسایی لوازم خواسته در ایران خلط بین مفهوم خواسته و موضوع دعوا است؛ زیرا قانون‌گذار ایران در تدوین قانون آیین دادرسی مدنی هیچ تعریفی از موضوع دعوا و خواسته ارائه نداده و تنها بند ۴ ماده ۵۱ این قانون، مقرر داشته خواهان ملزم است تعهدات و جهاتی که به موجب آن خود را مستحق مطالبه می‌داند در دادخواست ذکر کند. تعریف نشدن موضوع دعوا و عدم تبیین نسبت موضوع دعوا با خواسته این تصور را به وجود آورده که موضوع دعوا و خواسته مفاهیمی مترادف با یکدیگر هستند، بنابراین اگر دادگاه به امری رسیدگی کند که به صورت مستقیم و صریح به عنوان «خواسته» ذکر نشده است، اصل تسلط طرفین بر تعیین قلمرو امور موضوعی و اصل تغییرناپذیری عناصر دعوا نقض خواهد شد. به عبارت دیگر وجود تردیدها نسبت به دلالت خواسته بر اثبات لوازم عقلی و منطقی خود، ریشه در تقلیل معنا و مفهوم موضوع دعوا با خواسته دارد. به جهت این که حقوق آیین دادرسی ایران ملهم از فرانسه است. ابتدا به بررسی این موضوع در حقوق فرانسه پرداخته و سپس موضع دکترین ایران، موضع رویه قضایی ایران نسبت به اثبات لوازم عقلی دعوا و نظریه پیشنهادی را ارائه می‌دهیم:

۱- دلالت خواسته بر اثبات لوازم عقلی و منطقی آن در حقوق فرانسه

رسیدگی به لوازم عقلی دعوا که در حقوق فرانسه تحت عنوان مسائل جانبی موسوم شده همواره در نظام دادرسی فرانسه وجود داشته و رویه قضایی آن را مورد حمایت قرار داده است.^۱ در دکترین نیز دلالت خواسته بر اثبات لوازم عقلی و منطقی آن به رسمیت شناخته شده

1. Civ. 2e. 25 oct. 1995, *Bull.civ.* II, n°259; Soc. 7 oct. 1997, *Bull.civ.* V, n°302. Civ. 2e. 10 févr. 2000, Du Rusquec (E.), *JCP G* 2000, II, 10405. Civ. 3e. 21 janv. 1987, note Martin (R.), *D.* 1987, p. 597.

است.^۱ این مسئله از این رو است که قاضی باید در مورد تمام مسائل مورد اختلاف^۲ تصمیم گیری کند.^۳

در حقیقت موضوع دعوا از مجموع ادعای اصلی و ادعای ضمنی تشکیل می شود؛ بنابراین امکان و تکلیف دادرسی در رسیدگی به موضوع خواسته شده در این موارد وجود دارد؛ زیرا ادعای ضمنی از نفس همان اختلاف می آید و مورد درخواست مدعی نیز بوده حتی اگر طرفین به صورت صریح به آن استناد نکرده باشند.^۴ به تعبیری دیگر، رسیدگی به لوازم عقلی و منطقی خواسته مخالف اصل تغییرناپذیری موضوع دعوا توسط دادرس^۵ نیست.^۶

ماده ۴ کد جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه تعریف دقیق و مناسبی از موضوع دعوا ارائه می دهد. به موجب این ماده «موضوع دعوا را ادعاهای متقابل طرفین تعیین می کند. این ادعاها در سند آغازگر رسیدگی و لوایح دفاعی مشخص می شوند. با وجود این، موضوع دعوا ممکن است به وسیله دعاوی طاری، هنگامی که به ادعاهای اصلی به موجب پیوند کافی ارتباط دارند، تغییر کند».^۷ در این ماده موضوع دعوا دارای مفهوم و دامنه گسترده تری از خواسته دعوا معرفی شده است؛ و حق هم همین است، باید پذیرفت که موضوع دعوا مفهومی مترادف با خواسته مندرج در دادخواست ندارد و از مجموع ادعاها و دفاعیات طرفین تشکیل می شود. در ماده ۷ کد جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز با وجود آنکه در بند اول آن گفته شده دادرس نمی تواند تصمیم خود را بر موضوعاتی که در مذاکره نبوده اند استوار نماید اما

1. Miguet (J.), *Immutabilité et évolution du litige*, Thèses. LGDJ / Montchrestien (30 octobre 1998). p. 74, n°67; Normand (J.), *Le juge et le litige*, Librairie générale de droit et de jurisprudence impr. R. Vançon (1965)., p. 110, n°118 et suiv... Normand (J.), Bléry (C.) «Principes directeurs du procès. Détermination des éléments de l'instance. Les parties. L'objet du litige », Thèse présentée et soutenue publiquement pour l'obtention du grade de Docteur en Droit le 26 mars 2014, n°114 et suiv.; Martin (R.), «Principes directeurs du procès », Dalloz, 2010, n°95 et suiv.

2. **Trancher tout le litige.**

3. Florence Brus, **Le principe dispositif et le process civil**, pour l'obtention du grade de Docteur en Droit, UNIVERSITÉ DE PAU ET DES PAYS DE L'ADOUR, Faculté de droit, d'économie et de gestion, le 26 mars 2014, p.145., n291.

4. Florence Brus, **Le principe dispositif et le process civil**, pour l'obtention du grade de Docteur en Droit, UNIVERSITÉ DE PAU ET DES PAYS DE L'ADOUR, Faculté de droit, d'économie et de gestion, le 26 mars 2014, p.146., n293.

5. principe de l'indisponibilité du litige pour le juge

6. Florence Brus, **Le principe dispositif et le process civil**, op. cit, p.145., n292

۷. محسنی، حسن، کد آیین دادرسی مدنی فرانسه، (برگردان) چاپ سوم، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۶)، ص ۸۰.



بلافاصله در بند دوم همین ماده به دادرس اختیار داده شده «از میان عناصر مطرح شده در مذاکره حتی به موضوعاتی توجه کند که طرفین به طور صریح برای حمایت از ادعاهای خود به آن‌ها استناد نکرده‌اند»^۱ بنابراین در حقوق فرانسه توجه دادرس به لوازم عقلی خواسته که به «موضوعات جانبی» موسوم شده متضمن نقض اصل تسلط اصحاب دعوا بر قلمرو امور موضوعی نیست و دادرس می‌تواند به شرط رعایت اصل تقابل به لوازم عقلی دعوا نیز رسیدگی کند.^۲ با این وجود، توجه دادرس به موضوعاتی که به صورت صریح مورد استناد طرفین قرار نگرفته است یک تعهد ساده برای دادرس محسوب می‌شود بدین معنی که چنانچه دادرس از اختیار خود مبنی بر رسیدگی به لوازم عقلی دعوا استفاده نکند و در مورد موضوعات جانبی دعوا هیچ تصمیمی اتخاذ نکند رای او در مراجع بالاتر به این جهت نقض نخواهد شد.^۳

در حقوق فرانسه رسیدگی به لوازم عقلی دعوا منحصر به دادرسی نخستین نیست و با توجه به این که مرحله تجدیدنظر دارای اثر انتقالی است و دعوای رسیدگی شده با تمام ارکان و او صاف خود برای دوباره رسیدگی شدن، به دادگاه تجدیدنظر انتقال داده می‌شود؛ موضوع دعوا در مرحله تجدیدنظر تغییر نمی‌کند بلکه از همان موضوعی که در مرحله بدوی بوده است درخواست رسیدگی پژوهشی می‌شود. از این رو مسائلی که به طور ضمنی در مرحله بدوی مطرح شده را می‌توان در مرحله تجدیدنظر نیز مطرح کرد.^۴ بنابراین در حقوق فرانسه، دادگاه تجدیدنظر نه تنها به موضوعاتی که به صورت صریح مورد خواسته قرار گرفته‌اند رسیدگی می‌کند بلکه موضوعاتی که به صورت ضمنی مورد خواسته قرار گرفته‌اند نیز رسیدگی خواهد نمود. ماده ۵۶۲ کد جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه در این زمینه مقرر می‌دارد: «پژوهش خواهی تنها عناوینی از رای که «صراحتاً» یا «ضمناً» مورد تعرض قرار گرفته‌اند و چیزی را که بدان وابسته است در دادگاه پژوهش مطرح می‌کند هنگامی که پژوهش خواهی به

۱. همان.

۲. محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری در چارچوب اصول دادرسی، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹)، ش ۵۹، ص ۱۷۴.

3. Martin- Reymond, principes directeur du process, n120, p 103.

4. Florence Brus, **Le principe dispositif et le process civil**, pour l'obtention du grade de Docteur en Droit, UNIVERSITÉ DE PAU ET DES PAYS DE L'ADOUR, Faculté de droit, d'économie et de gestion, le 26 mars 2014, p.146., n293. Civ. 1e. 20oct. 1987, *Bull.civ. I*, n°272, *JCP G* 1987, IV, 399. Normand (J.), Bléry (C.), «Principes directeurs du procès», *op. cit.*, n°91.



برخی عناوین محدود نشده و نیز هنگامی که مقصود، فسخ رای است یا اگر موضوع دعوا غیرقابل تجزیه است همه این امور انتقال می‌یابد.^۱ ماده ۵۶۵ کد جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه با وضوح و صراحت بیشتری به دلالت مقصود آنچه نزد دادرسی نخستین مطرح شده‌اند «ملازمه» دارند حتی اگر مبنای حقوقی آن‌ها متفاوت باشد.^۱

بنابراین از مطالعه حقوق فرانسه می‌توان چنین نتیجه گرفت که لوازم عقلی دعوا نیز همچون خودخواسته قابل رسیدگی است و اگر دادرسی نخستین بنا بر اختیار خود به لوازم عقلی دعوا رسیدگی نکند طرفین حق خواهند داشت تا در مرحله تجدیدنظر آن‌ها را بر موضوع دادرسی در مرحله تجدیدنظر بی‌افزایند (ماده ۵۶۶ کد آیین دادرسی مدنی فرانسه). دادگاه تجدیدنظر نیز می‌تواند را سا و بدون درخواست صریح طرفین به لوازم عقلی دعوا رسیدگی و نسبت به آن‌ها رای صادر نماید. این امر اگرچه مخالف اصل رسیدگی دومرحله‌ای ماهیتی محسوب می‌شود اما باید به این نکته توجه داشت که رسیدگی دومرحله‌ای جزو اصول بنیادین و راهبردی دادرسی محسوب نمی‌شود و «شورای قانون اساسی فرانسه، شورای دولتی و دادگاه اروپایی این اصل را به‌عنوان حق بنیادین^۲ یا به‌عنوان اصل کلی^۳ نمی‌شناسد؛ بنابراین جایگاه آن به‌عنوان اصل ساده و نه اصل راهبردی در دادرسی مدنی می‌باشد.^۴ به همین جهت اجازه داده‌شده دعوی‌ای هم چون ورود ثالث (ماده ۱۳۰ ق.آ.دم ایران و ماده ۳۲۷ آ.دم فرانسه) جلب ثالث (ماده ۱۳۵ آ.دم ایران و ماده ۳۲۷ آ.دم فرانسه) و دعوی متقابل (ماده ۵۶۷ آ.دم فرانسه) به‌صورت ابتدایی در دادگاه تجدیدنظر مطرح شده و تنها در یک مرحله مورد رسیدگی قرار گیرند.

۲- موضع دکترین حقوقی ایران نسبت به لوازم عقلی دعوا

در حقوق ایران، حقوق دانان معدودی به این مسئله دادرسی به‌عنوان یک بحث مستقل دادرسی توجه نموده‌اند. برخی از نویسندگان با دقت نظر به تمایز میان «خواسته ضمنی» و «موضوعات ناگهانی» در حقوق فرانسه توجه نموده و چنین نوشته‌اند: «مقصود از خواسته ضمنی آن است

۱. محسنی، حسن، کد آیین دادرسی مدنی فرانسه، (برگردان)، صص ۲۴۴-۲۴۵.

2. droit fundamental.

3. principe general.

۴. فتحی بدیع، مطالعه تطبیقی ارتباط دعوی در آیین دادرسی مدنی ایران و فرانسه، رساله دکتری، دانشگاه قم، (تابستان

۱۳۹۸)، ص ۵۸.



که برخی خواسته‌ها در دادخواست تصریح نمی‌شوند درحالی که در جریان دعوا، بدون اینکه در قلمرو دعاوی طاری قرار گیرند وارد دادرسی می‌شوند... خواسته ضمنی متفاوت از چیزی است که «آتری موتلسکی حقوقدان شهیر آیین دادرسی مدنی فرانسه بدان «موضوعات ناگهانی» می‌گوید که از دیدگاه وی نتایج حقوقی پرونده‌اند... موضوعات ناگهانی هماهنگ با اصول است بدین معنا که اصولاً محکمه حق دارد کل پرونده را در نظر داشته باشد و به تمام مجادلات و اسناد و مدارک موجود در آن در هنگام صدور رای توجه کند»^۱. نویسندگان مذکور معتقدند «آنچه به عنوان موضوعات ناگهانی دعوا در حقوق فرانسه مطرح شده، علی‌رغم وجود متنی مشابه ماده ۷ آن کشور در حقوق ما نیز قابل پیروی است، به جرأت می‌توان گفت محاکم ما منتظر این مجوز هم نبوده‌اند؛ وقتی دعوی به سبب بطلان عقد مطرح می‌شود دادگاه می‌تواند علت بطلان را از جریان دعوی یا به تعبیر صحیح‌تر از پرونده استنباط کند یا از مجادلات طرفین مصداق تقصیر انجام شده را دریابد»^۲. برخی دیگر از نویسندگان، از بحث موضوعات ناگهانی که توسط این نویسندگان به آن اشاره شده است، تغییر سبب دعوا را برداشت نموده و هنگامی که از تغییر سبب دعوا از سوی دادگاه سخن به میان آورده‌اند به بحث موضوعات ناگهانی مطرح شده ارجاع می‌دهند^۳.

به‌طور کلی می‌توان گفت دکترین، موضع ثابتی در این زمینه ندارد و حقیقت آن است که به‌غیر از نویسندگان فوق، این مسئله به‌طور شایسته و به‌صورت مفصل در دکترین حقوقی ایران بررسی نشده است. برخی از حقوق‌دانان با استناد به حکم شماره ۳۷۰۹ مورخ ۱۳۲۴/۳/۱۹ دادگاه عالی انتظامی قضات معتقدند «هرگاه خواسته لوازم لاینفکی داشته باشد آن لوازم نیز داخل درخواست خواهد بود»^۴. در مقابل، برخی دیگر از حقوق‌دانان ایران از مخالفان دلالت خواسته بر لوازم عقلی و منطقی آن هستند و در نقد رای شماره ۳۷۵۳ مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور که رفع ید از وقف را با آنکه جزو خواسته خواهان قرار نگرفته بود تحت عنوان خواسته ضمنی دعوی اعتراض به ثبت ملک تلقی نموده نوشته‌اند:

۱. محسنی، حسن، پورطهما سبی فرد، محمد، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا» مجله کانون وکلای دادگستری، شماره ۲۱، (پاییز ۱۳۸۴)، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۶۲.

۳. خدابخشی، عبدالله، مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ چهارم، (تهران: شرکت سهامی انتشار ۱۳۹۷)، ص ۱۲۶.

۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوقی، ج ۳، چاپ چهارم، (تهران: انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۷۵)، ص ۳۴۵.



«خواسته باید صریحاً در دادخواست قید شود و دعوای خلع ید، دعوای مستقلی که رسیدگی و صدور رای نسبت به آن مستلزم تقدیم دادخواست است بنابراین رای مزبور قابل استناد نیست».^۱ یکی از نویسندگان در مقام نقد و ارزیابی رای هیات عمومی دیوان عالی کشور، درباره قابلیت استماع و رسیدگی و صدور حکم نسبت به خواسته ضمنی راه میانه را انتخاب نموده و چنین نوشته‌اند: «در مورد این رای باید گفت نه می‌توان آن را مطلقاً تائید کرد و نه کاملاً آن را مردود و غیرقابل استناد معرفی نمود. به نظر می‌رسد توجه و دقت در چگونگی صدور این رای می‌تواند تائید یا رد آن را بهتر توجیه نماید. اگر به مسائلی همچون جلوگیری از طرح دعوای مجدد و اتلاف وقت دادگاه‌ها و اصحاب دعوای و هزینه‌های ایشان و جامعه توجه کنیم تائید عمل دادگاه در توجه به خواسته ضمنی فراهم می‌شود و اما در جهت مقابل، اگر متوجه اصولی هم چون رعایت حقوق دفاعی، منع دادگاه از تجاوز نسبت به حدود خواسته و رعایت حدود آن و نیز اصل تقابل و بی‌طرفی باشیم کفه ترازوی عقل به سمت رد رای مذکور سنگینی می‌کند».^۲

یکی دیگر از نویسندگان که در این مورد از نقطه نظر حقوقی به بحث پرداخته‌اند خواسته را از لحاظ نوعی شامل دو حالت می‌داند: خواسته آلی (مقدماتی) و اصالی؛ و در این باره چنین نوشته‌اند «اولاً باید هر موضوعی را که در عرف قضایی، قابلیت استقلال و توصیف به عنوان دعوا دارد از حالت مقدمه خارج نمود و به صورت خواسته مستقل تلقی کرد که البته از دعوایی به دعوای دیگر متفاوت خواهد بود. برای مثال در دعوای ابطال سند رسمی، نیازی به اقامه دعوای مستقل بطلان قرارداد نیست و دادگاه مقدمتاً می‌تواند به آن رسیدگی نماید. در واقع، جهت ابطال سند، همان بطلان قرارداد می‌باشد و این دو به قدری به هم پیوند دارند که ورود دادگاه در یکی، دقیقاً معادل ورود به دیگری می‌باشد با این حال رویه قضایی، گاه موضع مخالف دارد برای مثال در دادنامه شماره ۱۸۹۷ مورخ ۱۳۸۴/۱۲/۱... شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران آمده است «نظر به اینکه اصل بر صحت و اعتبار اسناد تنظیمی در دفاتر اسناد رسمی برابر قانون ثبت می‌باشد و ابطال سند فرع بر بطلان معامله مبتنی بر آن می‌باشد بنابراین دعوای ابطال سند به کیفیت طرح شده و قبل از ثبوت بطلان معامله قابل استماع نبوده...» ثانیاً یکی از مهم‌ترین معیارها برای تشخیص این امر قابلیت اجرا یا دشواری‌های آن است

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، ش ۹۴۸، ص ۴۶۵.

۲. محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری در چارچوب اصول دادرسی، ش ۵۹، ص ۱۷۶.



زیرا مستفاد از روح ماده ۳ قانون اجرای احکام مدنی که مقرر می‌دارد «حکمی که موضوع آن معین نیست قابل اجرا نمی‌باشد» دادگاه نباید به نحوی حکم دهد که اجرای آن عملاً یا قانوناً غیرممکن یا خارج از و صف متعارف، دشوار و مستلزم دخالت در حقوق دیگران باشد. ثالثاً در صورت تردید، اصل بر استقلال دعاوی و خواسته‌ها است و مقدمه بودن نیازمند دلیل است زیرا همین که دو موضوع مورد اختلاف باشد باید هر دو را اثبات کرد مگر اینکه فاصله بین آن‌ها به نحوی باشد که امکان رسیدگی واحد و بدون اختلاف جدی به عنوان یک دعوا وجود داشته باشد. توانایی دادگاه در رسیدگی به امور مقدماتی معیار مهمی است که در هر پرونده متفاوت خواهد بود. ممکن است در یک مورد، دادگاه به دلیل فقدان اختلاف یا اختلاف غیر مهم که با اندک بررسی قابل رفع است توان بررسی موضوع را داشته باشد و آن را مقدمه دعوی اصلی تلقی نماید که در این صورت، عدم اعلام دعوی مستقل در آن خصوص ایرادی نخواهد داشت. برای مثال در مورد دعوی الزام به تنظیم سند رسمی، تحقق قرارداد و اثبات مالکیت را ممکن است مقدمه دعوی تلقی کرد اما اگر خواننده، اساس قرارداد را انکار نماید دعوی با عنوان مذکور ضروری است. به همین ترتیب اگر ملک در رهن باشد می‌توان دعوی تنظیم سند رسمی را پذیرفت و به عنوان مقدمه، فک رهن را در رای قید کرد^۱.

۳- اثبات لوازم عقلی دعوا در رویه قضایی

رویه قضایی ایران در این مورد بسیار متشتت عمل می‌کند. هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رای اصراری شماره ۳۷۵۳ مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۲۴ در دعوی که خواسته آن اعتراض به ثبت ملک بود، رفع ید متصرف را نیز به عنوان لوازم منطقی خواسته محسوب کرده و صدور حکم به رفع ید را تحت عنوان خواسته ضمنی، صحیح قلمداد نموده است. به موجب این رای «... گرچه دعوی اداره اوقاف نامبرده **صورتاً** اعتراض بر تقاضای ثبت نسبت به رقبات مزبوره به ادعای وقف بودن آن‌ها و اثبات وقفیت بوده است لیکن شعبه اول دادگاه استان نهم که به این ادعا رسیدگی کرده و وقف بودن رقبات مورد نزاع را احراز نموده تصرف متقاضی را در رقبات مزبوره به عنوان تصدی وقف همچنان که فرجام خواه در دادخواست اولیه خود اشعار داشته محقق دانسته و با ثبوت وقفیت و تحقق این معنی ... ضمن صدور حکم بر ابطال تقاضای

۱. خدا بخشی، عبدالله، حقوق دعاوی، قواعد عمومی دعاوی، چاپ دوم، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳)، صص ۸۲ و ۸۳.

ثبت، الزام متصرفین را به رفع ید از موقوفه و تحویل آن به اوقاف که «خواسته ضمنی» او بوده است بنا به مراتب احتیاجی به درخواست رفع ید در دادخواست نبوده...^۱

به منظور ارزیابی رای فوق الذکر باید به این نکته توجه نمود که هر چند دعوی اعتراض به ثبت ملک ملازمه عقلی با رفع ید خواننده از ملک ندارد اما در این دعوا به دلیل این که خواهان در راستای تأمین، تقاضای توقیف ملک را داشته و دادگاه نخستین نیز رقبات موقوفه را توقیف کرد دیوان عالی کشور تقاضای توقیف رقبات موقوفه را خواسته ضمنی مبنی رفع ید خواننده از ملک تلقی کرده و اعلام داشت با «توجه به اقدام تأمین مرحله نخستین که دادگاههای بدوی مقدمتاً عین رقبات موقوفه را توقیف کرده... (لذا) الزام متصرفین به رفع ید از موقوفه و تحویل آن به اوقاف خواسته ضمنی او بوده... (و) احتیاجی به تصریح درخواست رفع ید در دادخواست نبوده...». بنابراین به عقیده ما در مورد این رای باید چنین نظر داد اگر چه رای دیوان عالی کشور از لحاظ تشخیص مصداق خواسته ضمنی در این دعوا دچار اشتباه شده زیرا تقاضای توقیف را عقلاً نمی توان دال بر خواسته رفع ید تلقی کرد اما از این حیث که دیوان، صدور رای در مورد خواسته ضمنی را بلاشکال می داند می تواند بیان گر قاعده ای تلقی شود که به موجب آن اگر امری جزو مقدمات یا لوازم منطقی خواسته باشد صدور حکم نسبت به آن منجر به نقض اصل تسلط طرفین بر قلمرو امور موضوعی نخواهد شد.

با وجود صدور رای هیات عمومی دیوان عالی کشور، رویه قضایی در مورد تبعیت یا رد کامل مفاد رای هیات عمومی دیوان عالی کشور متهافت عمل می کند و موضع ثابتی در مورد لزوم رسیدگی دادگاه به مقدمات و نتایج و به طور کلی لوازم عقلی و قانونی خواسته ندارد.

دادنامه شماره ۱۸۲۹ مورخ ۸۵/۱۱/۳۰ شعبه ۱۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران رسیدگی به دعوی الزام به تنظیم سند رسمی را مستلزم طرح دعوی جداگانه تنفیذ مبایعه نامه ندانسته است؛ به موجب این رای «رسیدگی به دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال، مستلزم طرح دعوی جداگانه مبنی بر تنفیذ مبایعه نامه عادی نیست و خواهان بدوی می تواند با استناد به

۱. متین، احمد، مجموعه رویه قضایی، آراء هیات عمومی دیوان عالی کشور از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۲، ج ۲، چاپ اول، (تهران: انتشارات رهام، ۱۳۸۱)، ش ۲۵، صص ۵۵ و ۵۶.



مبايعه نامه عادی، طرح دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال نماید چرا که رسیدگی به دعوی مذکور موجب رسیدگی به اصالت یا عدم اصالت مبايعه نامه ارائه شده خواهد بود.^۱

شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران در دادنامه شماره ۱۹۸۱ مورخ ۸۴/۱۲/۲۳ دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال را مستلزم این ندانسته است که الزام به اخذ پایان کار نیز جزو خواسته خواهان قرار بگیرد. به موجب این رای «دادگاه بدوی با این استدلال که دعوی تنظیم سند رسمی انتقال آپارتمان موضوع دعوا، فرع بر وجود صورتجلسه تفکیکی پلاک است و صورت مجلس تفکیکی نیز بدون گواهی پایان کار ساختمان صادر نمی شود و دعوی الزام و اخذ گواهی پایان کار جزو خواسته خواهان نیست اقدام به صدور قرار رد دعوا نموده است ... از لوازم این امر (تنظیم سند رسمی) داشتن مدارک قانونی از جمله پایان کار است که در هنگام مراجعه ذینفع به ثبت اسناد مربوط را باید ارائه کند و این امر تأثیری در درستی دعوی طرح شده ندارد»؛ اما همین شعبه در دادنامه ۱۹۵۶ مورخ ۸۴/۱۲/۶ حکم می دهد که «سند تفکیکی برای آپارتمان های احداثی صادر نشده و بنا به مراتب دعوا (الزام به تنظیم سند رسمی) به کیفیت فعلی موقعیت قانونی ندارد.^۲ شعبه ۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۴۴۲ مورخ ۱۳۸۴/۱۰/۲۲ چنین حکم می دهد «وقتی ملکی هنوز پایان کار ندارد و تفکیک نشده امکان رسیدگی به دعوی الزام خوانده به تنظیم سند رسمی وجود ندارد و حکم صادره در این خصوص نیز امکان اجرایی ندارد».^۳

در موردی نیز که شخصی از طریق مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ قانون ثبت، سند رسمی اخذ می کند در این که آیا اقامه دعوی ابطال سند رسمی نیازمند طرح دعوی ابطال رای هیأت موضوع این مواد به عنوان خواسته است یا خیر بین دادگاه ها اختلاف نظر وجود دارد. شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه ۵۸۲ مورخ ۱۳۸۵/۵/۳ استماع دعوی ابطال سند رسمی موضوع مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ قانون ثبت را نیازمند ذکر ابطال رای هیأت های ماده ۱۴۷ قانون ثبت به عنوان خواسته ندانسته و حکم داده که «قانون گذار پس از صدور سند رسمی به متضرر حق طرح دعوا نسبت به

۱. زندی، محمدرضا، رویه قضایی دادگاه های تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی، ۷، چاپ دوم، (تهران: انتشارات

چنگل، جاودانه، ۱۳۸۹)، ص ۳۴.

۲. همان، صص ۳۲ و ۳۷.

۳. همان، ص ۵۱.

سند صادره را بدون ابطال رای هیأت داده است»^۱ اما شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران طبق دادنامه ۱۳۳۲ مورخ ۱۳۸۵/۸/۲۸ چنین رای داده «تا زمانی که درخواست ابطال رای مزبور مطرح نگردیده صدور رای، به ابطال سند رسمی فاقد وجاهت است. به بیانی دیگر مقدمه صدور رای به ابطال سند رسمی، ابطال رای هیأت موصوف می‌باشد»^۲.

شعبه ۲۵ دادگاه حقوقی تهران نیز به موجب دادنامه شماره ۹۴۰۲۶۹ مورخ ۱۳۹۴/۴/۵ در مورد دعوی استرداد سند به دلیل این که مطالبه آثار ناشی از گسست قرارداد، فرع بر اثبات گسست و مطالبه آن از دادگاه می‌باشد و بدین نحو اقدامی نشده قرار رد دعوا صادر نموده است. به اعتقاد این دادگاه، بدون این که انحلال قرارداد مبنا، جزو خواسته قرار گیرد، رسیدگی به آثار آن (استرداد سند) امکان‌پذیر نیست. شعبه ۲۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۲۹۰۰۷۹۴ مورخ ۱۳۹۱/۷/۱۶ چنین رای داده که دادگاه نمی‌تواند بدون تقدیم دادخواست تقابل از سوی خواننده، دعوی تحویل مبیع خواهان را موکول به پرداخت مابقی ثمن نماید؛ اما در طرف مقابل نظریه مشورتی شماره ۷/۳۹۳۸ مورخ ۱۳۸۲/۵/۱۴ بیان نموده اگر دادگاه در رای تصریح کند که تنظیم سند رسمی موکول به پرداخت مابقی ثمن از سوی خواهان به خواننده است این رای صحیح و از موید دادرسی عادلانه است.

۴- نظریه پیشنهادی: (دلالت خواسته بر اثبات لوازم عقلی و منطقی آن)

به نظر می‌رسد موضع متفاوت و در برخی موارد، متضاد دکترین و رویه قضایی ریشه در دو موضوع دارد از یک سو اصل تسلط طرفین دعوا بر قلمرو امور موضوعی در رویه قضایی به صورت دقیق تبیین نشده و چنان که دیده شد برخی از دادگاه‌ها به بهانه رعایت اصل مزبور، خواهان را ملزم می‌کنند که مقدمات یا لوازم خواسته را نیز جزو خواسته خود قرار دهد تا دعوا را استماع نمایند، از طرف دیگر، موضوع دعوا مفهومی مترادف و مطابق با خواسته در نظر گرفته شده است. در حالی که موضوع دعوا معنا و دامنه گسترده‌تری از خواسته دارد و نباید به مفهومی مترادف با خواسته دعوا تقلیل داده شود؛ و نتیجه اختلاط میان مفهوم موضوع دعوا و خواسته آن شده که چنین تصور می‌شود اگر دادگاه به مقدمات و لوازم عقلی دعوا رسیدگی

۱. همان، صص ۱۶۷ و ۱۷۲.

۲. همان، صص ۱۶۸ و ۱۷۱.

کند از موضوع دعوا خارج شده و از این طریق اصل تسلط طرفین بر قلمرو امور موضوعی و تغییرناپذیری دعوا نقض می‌شود.

برای تبیین کامل این موضوع، لازم است به چند نکته توجه شود:

اول - خواسته، لزوماً مفهومی منطبق با موضوع دعوا ندارد. خواسته نتیجه منطقی یا فایده اقتصادی یا اجتماعی است که خواهان به تبع موضوع دعوا آن را از دادگاه خواستار می‌شود؛ بنابراین اگرچه ممکن است در برخی موارد، موضوع دعوا با خواسته یکسان باشد اما باید پذیرفت که موضوع دعوا، علی‌الاصول، عام‌تر از خواسته است. در حقوق ایران موضوع دعوا و حتی خواسته تعریف نشده است و به نظر می‌رسد خلط این دو مفهوم ناشی از فقدان همین نص قانونی باشد. در حقوق فرانسه ماده ۴ آیین دادرسی مدنی این کشور موضوع دعوا را این‌گونه تعریف کرده است: «موضوع دعوا را ادعاهای متقابل طرفین معین می‌کند. این ادعاها در سند آغازگر رسیدگی و لوایح دفاعی مشخص می‌شوند با وجود این موضوع دعوا ممکن است به وسیله دعاوی طاری، هنگامی که به ادعاهای اصلی به موجب پیوند کافی ارتباط دارند تغییر کند».^۱ از مفاد ماده ۴ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه چند نکته قابل استنباط است: ۱- موضوع دعوا با خواسته که از سوی خواهان مطرح می‌شود مترادف نیست بلکه مجموع ادعاهای خواهان و دفاع خوانده است که موضوع دعوا را تشکیل می‌دهد ۲- دعاوی طاری به جهت پیوندی که با موضوع دعوای اصلی دارند الزاماً موجب تغییر موضوع دعوا نخواهند شد بلکه با توجه به نوع هر دعوا، باید دید که آیا دعاوی طاری، موضوع دعوا را تغییر می‌دهد یا خیر؟ برای درک بهتر تفاوت میان موضوع دعوا و خواسته می‌توان این‌گونه مثال زد که اگر دعوایی به خواسته الزام خوانده به تنظیم سند رسمی نسبت به ملک دارای سابقه ثبتی مطرح شود و خواننده دعوای متقابل به خواسته اعلام بطلان مبایعه‌نامه مورد استناد خواهان دعوای اصلی را اقامه کند و شخص ثالثی با این ادعا که مالک حقیقی ملک، خواهان و خوانده نیستند بلکه شخص ثالث، مالک واقعی این ملک است و دعوای ابطال سند مالکیت خوانده دعوای اصلی و خلع ید متصرف ملک را اقامه کند. در این سه دعوا با سه خواسته متفاوت الزام به تنظیم سند رسمی، (در دعوای اصلی) اعلام بطلان مبایعه‌نامه عادی (در دعوای متقابل) و اعلام بطلان سند رسمی مالکیت و خلع ید (در دعوای ورود ثالث) مواجه هستیم اما موضوع دعوا واحد است. موضوع دعوا در این دعاوی این است که مالک قانونی و واقعی ملک متنازع فیه

۱. محسنی، حسن، کد آیین دادرسی مدنی فرانسه (برگردان)، ص ۸۰.

چه شخصی است؟ و زمانی که دادگاه مالک قانونی ملک را احراز نمود خواسته او را مورد حکم قرار خواهد داد.

دوم - موضوع دعوا، همواره امری بسیط نیست و ممکن است چند موضوع در دعوا مطرح باشد به نحوی که هر یک مقدمه دیگری یا نتیجه موضوع دیگر باشند و در نهایت خواسته را اثبات یا نفی نمایند. به عنوان مثال در دعوی که خواسته آن تحویل مورد معامله است، موضوع دعوا شامل این است که آیا قراردادی میان خواهان و خوانده منعقد شده یا خیر و بر فرض انعقاد، شرایط صحت معاملات را دارا است یا این که باطل بوده است؟ قرارداد تا زمان طرح دعوا فسخ شده است یا اینکه لزوم قرارداد هم چنان پابرجاست؟ مثال دیگر: در دعوی استرداد ثمن معامله بر حسب مورد به دلیل بطلان یا فسخ قرارداد، موضوع دعوا از دو عنصر بی اعتباری قرارداد مابین خواهان و خوانده و بازپرداخت ثمن تشکیل می شود و دادگاه باید به هر دو عنصر تشکیل دهنده موضوع دعوا رسیدگی کند و پس از این که احراز نمود قرارداد فاقد اعتبار است و خوانده نیز اقدامی در جهت بازپرداخت و استرداد ثمن به عمل نیاورده حکم به استرداد ثمن (خواسته) خواهد داد. در این موارد ممکن است موضوع اول (فسخ یا بطلان قرارداد) به عنوان سبب خواسته (استرداد ثمن) در نظر گرفته شود، این امر یکی از دشواری های مرتبط با بحث سبب دعواست زیرا تأثیر فسخ بر استرداد ثمن غیر قابل انکار است و همین امر ممکن است باعث شود که سبب دعوا، جزو امور موضوعی تلقی گردد. در حقوق ایران به جهت این که مفهوم موضوع دعوا با خواسته یکسان در نظر گرفته شده این سوال پیش می آید که آیا خواهان ملزم است تمام موضوعات مورد اختلاف که رسیدگی به آنها منجر به اتخاذ تصمیم دادگاه نسبت به خواسته نهایی می شود را در دادخواست به عنوان خواسته ذکر کند؟ به عبارت دیگر خواسته لوازم عقلی و منطقی خود از جمله مقدمات و نتایج مترتب بر آن را نیز به خودی خود اثبات می کند یا خیر؟

دلالت خواسته بر لوازم عقلی دعوا را نمی توان به طور کلی نفی کرد و باید معیارهای پذیرش آن را تبیین نمود. معیارهایی که برخی از نویسندگان ارائه می دهند اگر چه وجهه حقوقی دارند اما به نظر می رسد تمسک به آنها نه تنها راهگشا نیست بلکه ممکن است در مواردی بر ابهامات موجود نیز بیفزاید.^۱ فرض مسئله این است که یک موضوع مقدمه یا نتیجه منطقی خواسته است اما خواهان، آن را به عنوان خواسته خود مطرح نکرده و سوال این است

۱. خدابخشی، عبدالله، حقوق دعوی، قواعد عمومی دعوی، صص ۸۲-۸۳.



که آیا دادگاه در چنین مواردی حق رسیدگی به موضوعی که مقدمه یا نتیجه منطقی خواسته است را دارد یا خیر؟ پس این نظر که می‌گوید اگر ثابت شود موضوع، مقدمه خواسته است وافی به مقصود نیست زیرا فرض مسئله این است که موضوع خواسته نشده، مقدمه خواسته مندرج در دادخواست است. از طرف دیگر آنچه اجرای چنین مواردی را با مشکل مواجه می‌کند، صدور حکم دادگاه نیست زیرا اگر دادگاه حق رسیدگی به لوازم و مقدمات دعوا که جزو خواسته قرار نگرفته را داشته باشد و نسبت به آن حکم صادر کند، اجرای آن با مشکل مواجه نخواهد شد. در حقیقت آنچه اجرای این مقدمات را دشوار یا غیرممکن می‌کند عدم رسیدگی دادگاه و نهایتاً صادر نشدن حکم نسبت به آن است؛ بنابراین اگر دادگاه مکلف به رسیدگی و صدور حکم نسبت به مقدمات یا نتایج حاصله از خواسته باشد این مقدمات جزو محکوم به خواهند شد و چون موضوع محکوم به در این موارد معین است؛ ماده ۳ قانون اجرای احکام مدنی نقض نخواهد شد. از طرف دیگر نمی‌توان امکان رسیدگی به لوازم عقلی دعوا را به دادگاه یا نحوه دفاع خواننده واگذار کرد زیرا دادگاه‌ها هم‌اکنون نیز به صورت شهودی و سلیقه‌ای با این مسئله برخورد می‌کنند و همان‌طور که گفته شد در هر دعوایی به صورت متفاوت عمل می‌نمایند. گاهی نسبت به مقدمات یا نتایج خواسته بدون اینکه خواهان آن‌ها را در ستون خواسته ذکر کند رسیدگی و در مورد آن رای صادر می‌کنند و در موارد دیگر از صدور حکم نسبت به خواسته به جهت این که موضوعات مقدماتی یا لوازم آن جزو خواسته قرار نگرفته است، اجتناب می‌نمایند. نحوه دفاع خواننده نیز نباید موثر در این مقام تلقی شود زیرا اگر چنین باشد اختیار دادرسی به دست یکی از اصحاب دعوا خواهد افتاد. دکترین موظف است قواعد این موضوع را تبیین و تشریح کند تا نظم دادرسی تا حد امکان تأمین شده و دادرسی مدنی برای اصحاب دعوا قابل پیش‌بینی باشد.

به عقیده ما، در رای شماره ۳۷۵۳ مورخ ۱۳۴۰/۱۰/۲۴ هیات عمومی دیوان عالی کشور به نکته‌ای اشاره شده است که باید از آن به عنوان قاعده عمومی برای استماع لوازم عقلی دعوا و تشخیص خواسته استفاده کرد. در قسمتی از این رای به این نکته اساسی اشاره می‌شود که «گرچه دعوی اداره اوقاف نامبرده «**صورتاً**» اعتراض به تقاضای ثبت نسبت به رقبات مزبوره به ادعای وقف بودن آن‌ها و اثبات وقفیت بوده است ...»

در این رای اشاره می‌شود که دادگاه نباید به صورت و ظاهر دعوا (خواسته) اکتفا کند بلکه باید بررسی کند خواهان از اقامه دعوا در نهایت به دنبال چیست و چه امری را از دادگاه



خواسته تا رسیدگی کند؟ خواسته صرفاً آن لفظ یا عبارتی نیست که در ستون خواسته دادخواست ذکر می‌شود، بلکه آن نظم جدیدی است که خواهان از دادگاه می‌خواهد آن را تأسیس یا اعلام نماید؛ بنابراین برای تشخیص موضوع دعوا نباید تنها به عنوان و لفظ مندرج در ستون خواسته توجه کرد ممکن است خواهان به صورت صریح یا ضمنی به بخشی از موضوع دعوا در قسمت شرح دادخواست خود اشاره کند. یا این که خواسته به حکم عقل یا قانون لوازمی به همراه داشته باشد. این امر را نباید دلیل بر این تلقی کرد که مطالب مندرج در شرح دادخواست یا لوازم عقلی و منطقی دعوا، جزو خواسته خواهان نبوده و دادگاه تکلیفی نسبت به رسیدگی به آن ندارد. در دعوایی که منجر به صدور رای هیات عمومی دیوان گردید، خواسته خواهان تنها این نبود که به ثبت وقف، به نام خواننده اعتراض کند بلکه تشخیص دیوان این بود که هدف نهایی خواهان رفع ید خواننده بوده است؛ بنابراین، دادگاهی که نسبت به رفع ید خواننده نیز حکم صادر کرده از خواسته (به تعبیر دقیق‌تر موضوع) دعوا خارج نشده بود. بنابراین به عنوان قاعده باید پذیرفت که چنانچه امری مقدمه یا نتیجه منطقی عنوان خواسته باشد دادگاه مکلف است به عنوان مقدمه واجب، نسبت به آن نیز رسیدگی و حکم صادر کند و مجاز نیست که خواهان را ملزم به طرح دعوی مجدد کند زیرا بنا بر قواعد فقهی، اذن در شی‌اذن در لوازم آن نیز خواهد بود به‌ویژه که در بسیاری از موارد آنچه دادگاه‌ها اصرار دارند باید به عنوان خواسته مطرح گردد و دعوا را به جهت ذکر نشدن آن در ستون خواسته غیرقابل استماع تلقی می‌کنند در واقع سبب دعواست که در قالب موضوع دعوا، متبلور می‌گردد. به عنوان مثال در دعوایی که خواسته آن استرداد ثمن است و خواهان مدعی است قرارداد میان او و خواننده فسخ شده و خواننده باید ثمن را به خواهان مسترد کند، فسخ قرارداد، سبب دعوی مطالبه وجه است و اصرار دادگاه بر این که خواهان باید سبب دعوی خود را نیز در ستون خواسته ذکر کند بدین ترتیب که خواسته عبارت از اعلام فسخ و استرداد ثمن باشد، فاقد مجوز قانونی است، زیرا خواهان از لحاظ قانونی تکلیفی به ذکر سبب دعوی خود در ستون خواسته ندارد.

با استقرا در نصوص قانونی نیز می‌توان به قاعده کلی دلالت خواسته بر لوازم عقلی و منطقی آن دست یافت. ماده ۲۹ قانون حمایت از خانواده و مواد ۱۴۲، ۲۲۱، قانون آیین دادرسی مدنی و هم‌چنین مواد ۳۹، ۱۳۴ و ۱۳۷ قانون اجرای احکام مدنی دلالت بر این مطلب دارد که خواسته، لوازم عقلی خود را ثابت می‌کند و بدون آن که این موضوعات جزو خواسته قرار بگیرد

بر حسب مورد دادگاه ملزم است نسبت به این امور نیز رسیدگی و حکم صادر نماید. ملاک این مواد موید آن است که اگر دادگاه به لوازم عقلی دعوا رسیدگی کند از حدود موضوع دعوا خارج نشده و اصول دادرسی نقض نمی شوند. در هر دعوایی ممکن است موضوعاتی مطرح گردد که در اثبات یا نفی خواسته تأثیر گذارد یا این که خواسته لوازمی داشته باشد که به محض ثبوت خواسته، آن لوازم نیز واجد وصف اجرایی گردند. نمی توان به واقعیات دعاوی بی توجه بود و طرفین را مجبور دانست که لوازم عقلی دعوا و موضوعات جانبی آن را نیز به طور صریح از دادگاه مطالبه نمایند. قانون گذار به این واقعیات توجه داشته است؛ در ماده ۲۹ قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ دادگاه مکلف شده که ضمن رای خود به لوازم عقلی دعوایی که خواسته آن طلاق یا گواهی عدم امکان سازش است نیز اتخاذ تصمیم نماید. بنابراین در این موارد بدون آن که مسائلی هم چون مهریه، نفقه، استرداد جهیزیه و حضانت طفل جزو خواسته قرار گرفته باشد دادگاه مکلف شده که در مورد آن‌ها رای صادر کند زیرا این امور جزو لوازم عقلی و نتایج مترتب بر جدایی زوجین است. درست است که آیین دادرسی دعاوی خانوادگی حمایتی است اما باید پذیرفت که هدف مقنن از وضع ماده ۲۹ قانون حمایت از خانواده چیزی جز توجه به این حقیقت نبوده که هدف خواهان از طرح دعوی طلاق صرفاً صدور حکم طلاق نیست بلکه او به دنبال این موضوع نیز هست که دادگاه در مورد کلیه لوازم عقلی مترتب بر دعوی طلاق نیز رسیدگی و حکم صادر کند تا اختلاف موجود به نحو واقعی پایان یابد. بنابراین به دلیل اینکه دست کم دعوی طلاق یک دعوی ترافعی و مستلزم حدوث اختلاف طرفین است به نظر می رسد بتوان از وحدت ملاک مفاد ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده در سایر دعاوی نیز استفاده نمود. از طرف دیگر به موجب ماده ۱۴۲ قانون آیین دادرسی مدنی دعوی تهاوتر، صلح، فسخ، رد خواسته و امثال آن دعوا محسوب نشده و دادگاه مکلف است بدون نیاز به این که این ادعاها به عنوان خواسته مستقل مطرح شوند به آن‌ها رسیدگی کند. مصادیق مذکور در این ماده احصایی و مختص به خواننده نیست زیرا ممکن است خواننده در مقام دفاع از خواسته خواهان، قراردادی را به دادگاه ارائه دهد و خواهان ادعا کند که قرارداد مورد استناد خواننده باطل است یا این که قرارداد مزبور فسخ یا اقاله شده است. در این موارد خواهان نباید ملزم شود که ادعای فسخ یا بطلان قرارداد را به موجب دعوی جداگانه به عنوان خواسته خود درج نماید تا دادگاه ملزم به رسیدگی شود زیرا ادعای فسخ قرارداد مورد استناد خواننده، با اثبات یا نفی خواسته، ملازمه عقلی دارد و

در نتیجه مصادیق مندرج در ماده ۱۴۲ قانون آیین دادرسی مدنی شامل هر موضوعی که با اثبات یا نفی خواسته دعوا ملازمه عقلی دارد، می‌گردد. دادگاه در این موارد مکلف است به این ادعاها رسیدگی کند زیرا اثبات هر یک از ادعاهای مزبور موجب نفی خواسته خواهان می‌گردد و برعکس. بنابراین در این موارد، دادگاه به لوازم عقلی دعوی خواهان نیز رسیدگی می‌کند و چنانچه ادعای فسخ یا بطلان که از سوی خواننده مطرح شده را نپذیرد در حکم خود به آن اشاره می‌کند. رسیدگی دادگاه و متعاقباً صدور حکم نسبت به این ادعاها جزو اسباب موجهه رای محسوب خواهد شد و معنای تکلیف دادگاه نسبت به رسیدگی به لوازم عقلی دعوا امری غیر از آنچه بیان شد نیست.

قانون دیگری که دلالت بر تأثیر خواسته نسبت به لوازم عقلی دعوا دارد ماده ۲۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی است. به موجب این ماده صرف ادعای جعل موجب می‌شود که دادگاه نسبت به اصالت یا جعلیت سند رسیدگی نموده و چنانچه آن را معجول تشخیص دهد ضمن صدور حکم راجع به ماهیت دعوا نسبت به سندی که در مورد آن ادعای جعل شده دستور از بین بردن تمام یا قسمت معجول یا ابطال سند را بدهد. در این مورد دادگاه بدون آن که ابطال سند معجول یا محو و تغییر آن به صورت خواسته دعوا قرار گرفته باشد، حکم صادر خواهد کرد.^۱

مواد ۳۹، ۱۳۴ و ۱۳۷ قانون اجرای احکام مدنی نیز به دلالت خواسته بر لوازم عقلی آن اشاره واضح تری داشته و صدور حکم نسبت به خواسته را شامل لوازم عقلی و منطقی آن نیز دانسته است. مطابق ماده ۳۹ قانون مزبور «هرگاه حکمی که به موقع اجرا گذارده شده بر اثر فسخ یا نقض یا اعاده دادرسی به موجب حکم نهایی بلااثر شود عملیات اجرایی به دستور دادگاه اجراکننده حکم به حالت قبل از اجرا برمی‌گردد و در صورتی که محکوم به عین معین بوده و استرداد آن ممکن نباشد دادورز (مامور اجرا) مثل یا قیمت آن را و صول می‌نماید». در این دعاوی اگرچه خواسته تصریح شده، چیزی به جز نقض حکم نیست اما قانون‌گذار لوازم عقلی این خواسته را بر آن مترتب نموده است و محکوم علیه را ملزم ندانسته که برای استرداد عین یا مثل یا قیمت محکوم به دعوی دیگری به خواسته استرداد محکوم به مطرح نماید. مواد ۱۳۴ و ۱۳۷ قانون اجرای احکام مدنی نیز موید این است که خواسته لوازم و نتایج عقلی و منطقی مترتب بر خود را نیز ثابت می‌کند زیرا اگر در ازای محکوم به (خواسته) مالی به فروش

۱. کاشانی، جواد، «مرجع صالح برای رسیدگی به دعوی مسئولیت به طرفیت دولت»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضائی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، شماره ۷۳ و ۷۴، (تابستان ۱۳۹۵)، ص ۱۳۹.



برسد، مال پس از پرداخت قیمت آن به خریدار تحویل خواهد شد؛ بنابراین خریدار مالی که در اثر اجرای حکم آن را تملک می‌کند نیازی ندارد که برای تسلیم مال مورد مزایده برحسب مورد مبادرت به طرح دعوی خلع ید یا تحویل مال بنماید و خریدار مزایده پس از پرداخت مبلغ مال، مجبور نیست دوباره اقدام به طرح دعوا بنماید و با اثبات مالکیت خود در اثر مزایده تسلیم مال را مطالبه کند. معنای اثبات لوازم عقلی و منطقی خواسته نیز چیزی جز این نخواهد بود. اگر دایره اجرا حق داشته باشد بدون نیاز به دادخواست جدید و حکم دادگاه، لوازم عقلی دعوا را اجرا نماید و عین یا بدل محکوم به را به شخص ذی‌حق مسترد نماید یا این که مال موضوع مزایده را از محکوم علیه اخذ کرده و تحویل خریدار بدهد، چرا دادگاه نباید دارای چنین حقی باشد که نسبت به لوازم یا مقدمات قانونی خواسته اتخاذ تصمیم کند. ممکن است گفته شود که مواد ۱۴۲ و ۲۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی و ۱۳۴۳۹ و ۱۳۷ قانون اجرای احکام مدنی استثناء هستند و قانون‌گذار در هر مورد که لازم دانسته رسیدگی به آنچه لوازم عقلی دعوا بوده را در قانون ذکر کرده بنابراین اگر در جایی چنین امری بیان نشده باشد دلالت خواسته بر لوازم عقلی و منطقی آن حداقل محل تردید است. این استدلال قوی است اما می‌توان چنین پاسخ داد که اگر بر چنین امری باور باشیم در آن صورت به‌طور کلی روش استقرایی در علم باید کنار گذاشته شود؛ زیرا همواره امکان مصادیق استقراء به‌عنوان استثناء در نظر گرفته شود. از وضع مواد یاد شده و با الغای خصوصیت می‌توان حکم آن‌ها را متضمن این معنا دانست که قانون‌گذار با ذکر این مصادیق به دنبال معرفی قاعده کلی است بنابراین حکم این مواد نه تنها حالت استثنایی ندارند بلکه مصادق‌هایی از قاعده‌ای است که مقرر می‌کند خواسته بر لوازم عقلی و منطقی خود نیز دلالت دارد. به‌ویژه که هرگز چنین اصلی ثابت نشده که دادگاه باید در چارچوب «لفظ» خواسته خواهان تصمیم بگیرد؛ آنچه اصل است رعایت حدود موضوع دعوا از جانب دادگاه است و همان‌گونه که گفته شد موضوع دعوا مفهومی مترادف با خواسته ندارد. بنابراین زمانی که دادگاه به مقدمات یا لوازم عقلی و منطقی خواسته رسیدگی می‌کند از حدود موضوع دعوا خارج نشده تا بتوان احتمال نقض قاعده را متصور شد.

گفته شد که دادگاه علی‌الاطلاق نمی‌تواند به جهت این که بخشی از موضوع دعوا که مقدمه یا نتیجه و لوازم منطقی خواسته است ولی به‌عنوان خواسته ذکر نشده از استماع دعوا

خودداری کرده و خواهان را مجبور کند که آن بخش را به عنوان خواسته خود مطرح کند تا دعوا قابل استماع تلقی گردد. برای اعمال این قاعده باید دو استثنا را در نظر گرفت:

اول - اگر صدور حکم نسبت به مقدمه یا نتیجه منطقی و عقلی خواسته، مستلزم دخالت در حقوق اشخاص ثالث باشد دادگاه باید از رسیدگی به آن امتناع کند مگر این که خواهان این بخش را نیز جزو خواسته قرار داده و ذی نفع آن را نیز طرف دعوای خود قرار دهد؛ مانند آن که در دعوای ابطال سند رسمی مالکیت، خواننده قبل از دادرسی یا در جریان آن سند ملک را به دیگری انتقال دهد. در این مورد دادگاه نباید حکم به ابطال سند رسمی مالکیت خواننده صادر کند زیرا ابطال سند مالکیت خواننده مستلزم تعرض حکم دادگاه نسبت به حقوق احتمالی منتقل الیه می شود بنابراین استماع چنین دعوایی مستلزم آن است که خواهان، انتقال دهنده و انتقال گیرنده ملک را طرف دعوا قرار دهد.

دوم - اگر خواسته حاوی چند نتیجه یا لازمه عقلی و قانونی هم عرض یکدیگر باشد بدین معنی که خواسته چندین لازمه عقلی داشته باشد و خواهان صدور حکم نسبت به این لوازم را به عنوان خواسته ذکر نکند، دادگاه نباید نسبت به این نتایج و لوازم خواسته رسیدگی کرده و حکم صادر نماید. به عنوان مثال اگر خواسته خواهان اعلام بطلان یا فسخ قرارداد باشد به جهت این که بر بطلان یا فسخ قرارداد اثرات متعدد قانونی از جمله، استرداد ثمن، اجرت المثل ایام تصرف و رفع ید خواننده بار می شود و دادگاه نمی تواند نسبت به یکی از لوازم خواسته یا همه آن ها رسیدگی نماید مگر آن که خواهان، رسیدگی و صدور حکم نسبت به این لوازم را از دادگاه مطالبه نموده و نسبت به انجام مقدمات قانونی مربوط به آن، از جمله پرداخت هزینه دادرسی نیز اقدام نماید. در حقیقت در این موارد به صورت دقیق نمی توان معین کرد که کدام یک از امور مذکور، مقدمه یا نتیجه بلافصل و منطقی خواسته هستند و مقدمه یا نتیجه بودن آن ها محل تردید قرار می گیرد و از موضوع دلالت خواسته بر لوازم خود خروج موضوعی دارد.

نتیجه گیری

به طور معمول خواهان هدفی که از اقامه دعوا دارد را با اراده صریح خود بیان می کند. اراده صریح او در قالب خواسته او متبلور می شود؛ اما در بسیاری از دعاوی ممکن است بنا بر اراده ضمنی خواهان یا به حکم عقل یا قانون امور دیگری نیز بر دعوای خواهان مترتب شده



و برحسب اثبات آنچه به صورت خواسته صریحاً ذکر شده است این لوازم نیز اثبات گردند. آنچه برحسب اراده ضمنی خواهان شکل می‌گیرد خواسته ضمنی اوست و آنچه برحسب طبیعت دعوا یا حکم قانون بر خواسته مترتب می‌گردد لوازم عقلی دعوا محسوب می‌شود. در این موارد نباید دادگاه را تنها ملزم به رسیدگی به آنچه خواهان به صورت صریح تحت عنوان خواسته ذکر نموده دانست زیرا دادگاه ملزم به رسیدگی درباره موضوع دعواست؛ موضوع دعوا نیز معنایی مترادف با خواسته ندارد و نباید موضوع دعوا را با خواسته شده پنداشت. در این موارد نمی‌توان به صورت مصداقی و موردی برخورد نمود و باید به دنبال کشف قاعده کلی، با تبیین و احصای استثنای آن برآمد. بنابراین می‌توان چنین نظر داد خواهسته‌ای که ثابت یا نفی می‌شود لوازم عقلی خود را نیز برحسب مورد اثبات یا نفی می‌کند (قاعده). این امر تعارضی با اصل تسلط طرفین بر قلمرو امور موضوعی دعوا و صدور حکم خارج از خواسته (بند ۲ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی) ندارد زیرا آنچه ممنوع شده این است که دادگاه در مورد امری حکم صادر کند که برحسب اراده ضمنی یا حکم عقل و قانون نمی‌توانسته جزو خواسته قرار گیرد؛ بنابراین اگر دادگاه برحسب اراده ضمنی خواهان (خواسته ضمنی) یا لوازم عقلی و قانونی دعوا نسبت به امری رسیدگی و حکم صادر کند از خواسته خارج نشده است. به عبارت دیگر خواسته صرفاً آن لفظ یا اصطلاح مندرج در ستون خواسته فرم چاپی دادخواست نیست بلکه کلیه لوازم عقلی آن را هم در برمی‌گیرد. بر قاعده گفته شده دو استثنا را می‌توان بر شمرد اول: اگر دلالت خواسته بر مقدمات یا نتایج مترتب بر آن مستلزم دخالت در حقوق اشخاص ثالث شود. مادامی که شخص ثالث طرف دعوا قرار نگیرد دادگاه امکان رسیدگی به خواسته دعوا را نخواهد داشت. دوم: در مواردی که خواسته دارای چندین مقدمه یا نتیجه هم‌عرض است یا رسیدگی به آن‌ها مستلزم اقدام مضاعف خواهان از جمله پرداخت هزینه دادرسی است؛ خواسته به خودی خود لوازم خود را ثابت نخواهد کرد زیرا در این مورد نمی‌توان به طور قطع معین کرد که کدام یک از امور مزبور لوازم عقلی دعوا محسوب می‌شوند.

منابع فارسی

- پور استاد، مجید، «اصل حاکمیت اصحاب دعوای مدنی»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی دانشگاه تهران (حقوق سابق)، سال سی و هشتم، شماره ۳، (پاییز ۱۳۸۷).
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوقی ج ۳، چاپ چهارم (تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۷۵)
- خدا بخشی، عبدالله، حقوق دعاوی، قواعد عمومی دعاوی، چاپ دوم (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳).
- _____، مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی، جلد اول، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۷).
- زندی، محمدرضا، رویه قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی، چاپ دوم، (تهران: انتشارات جنگل - جاودانه، ۱۳۸۹).
- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، چاپ دوم، (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱).
- کاشانی، جواد، «مرجع صالح برای رسیدگی به دعوی مسئولیت به طرفیت دولت»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضائی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، دوره ۲۱، شماره ۷۳ و ۷۴، (تابستان ۱۳۹۵).
- غمامی، مجید - محسنی، حسن، بررسی تطبیقی اصول آیین دادرسی مدنی فراملی، چاپ اول، (تهران: بنیاد حقوقی میزان، ۱۳۸۶).
- متین دفتری، احمد، مسئله اصلاح آیین دادرسی مدنی بحث در کلیات لایحه قانونی اصلاح قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۳۱
- متین، احمد، مجموعه رویه قضایی، آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۲، ج ۲، چاپ اول، (تهران: انتشارات رهام، ۱۳۸۱).
- محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری در چارچوب اصول دادرسی، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹).
- _____، کد آیین دادرسی مدنی فرانسه (برگردان)، چاپ سوم، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۶).



- _____، پورطهماسبی فرد محمد، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا» مجله کانون وکلای دادگستری، شماره ۲۱، (پاییز ۱۳۸۴).

les sources françaises

- Civ. 2e. 25 oct. 1995, Bull.civ. II, n°259; Soc. 7 oct. 1997, Bull.civ. V, n°302. Civ. 2e. 10 févr. 2000, Du Ruquet (E.), JCP G 2000, II, 10405. Civ. 3e. 21 janv. 1987, note Martin (R.), D. 1987.
- Florence Brus, Le principe dispositif et le process civil, pour l'obtention du grade de Docteur en Droit, UNIVERSITÉ DE PAU ET DES PAYS DE L'ADOUR, Faculté de droit, d'économie et de gestion, le 26 mars 2014.
- Martin (R.), «Principes directeurs du procès», Dalloz, 2010.
- Miguet (J.), Immutabilité et évolution du litige Thèses. LGDJ / Montchrestien (30 octobre 1998).
- Normand (J.), Bléry (C.) «Principes directeurs du procès. Détermination des éléments de l'instance. Les parties. L'objet du litige», Thèse présentée et soutenue publiquement pour l'obtention du grade de Docteur en Droit le 26 mars 2014.
- Normand (J.), Le juge et le litige, Librairie générale de droit et de jurisprudence impr. R. Vançon 1965.